

# در دفاع از کمونیسم!

(بخش اول)

جمعی از کادرها و اعضا حزب کمونیست ایران به رهبری عبدالله مهتدی، سرانجام در ماه اوت ۲۰۰۰ با عدم شرکت در کنگره نهم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) و با برافراشتن پرچم «شکست تجربه حزب کمونیست ایران» صف خود را از سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) جدا کرده و با برپائی کنفرانسی بنام «کنفرانس بازسازی کومه له» اعلام انشعاب کرده و اکنون تحت عنوان «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» شروع به فعالیت کرده اند.

انگیزه منشعبین از حزب کمونیست ایران و کومه له را در بهترین و سیاسی ترین حالت آن میتوان از دو مقاله عبدالله مهتدی تحت عناوین «رئوس یک بررسی انتقادی از تجربه حزب کمونیست ایران» و «نقش و موقعیت کومه له در جنبش کردستان» مندرج در افق سوسیالیزم شماره ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ استنباط نمود.

نگارنده این عناوین، تجربه انقلاب ایران، درک اهمیت سیاسی و عملی یک حزب کارگری آگاه و انقلابی، و اثرات منفی فقدان آن در پروسه انقلاب ایران و نیز مشاهده قوس نزولی انقلاب و لطماتی که ضدانقلاب اسلامی حاکم، برجانبش کارگری و کمونیستی وارد میکرد و بیم این که شرایط، هر روز برای تشکیل چنین حزبی دشوارتر شود و فرصت تاریخی از دست برود، را انگیزه های اساسی برای تشکیل حزب کمونیست ایران بیان کرده و تلاش کومه له را در بدایت برای تشکیل حزب کمونیست ایران در این راستا ارزیابی نموده است. اما امروز با انگیزه های دیگری اساسا این تلاش را بیهوده ارزیابی میکنند و حکم به انحلال حزب کمونیست ایران میدهد.

من بعنوان یکی از اعضا حزب کمونیست ایران و کومه له با توجه به مفاد قطعنامه مصوب کنگره نهم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) علاقمندم نظر و استنباط خودم را در رابطه با ارزیابی از حزب کمونیست ایران و مکان کومه له ولو مختصر بیان دارم.

از بدو پیدایش طبقه کارگر ایران، شاید تشکیل حزبی که بتواند در برگیرنده خواست و مطالبات عادلانه این طبقه باشد و مبارزات آنان را برای دست یابی به جامعه ای انسانی و برابر هدایت کند، همواره یکی از آرزوهای این طبقه بوده و کمونیست های ایران در مقاطع مختلف تاریخی با توجه به جمیع شرایط سیاسی و اجتماعی ایران و منطقه و رشد جنبش های کارگری و کمونیستی در این راستا فعالیت کرده اند.

این فعالیت ها اگر چه در زمان ها و مقاطع مختلف تحت تاثیر شرایط و اوضاع و احوال عمومی کمونیسم جهانی و جنبش کارگری جهانی متفاوت بوده اما شاید بدون اغراق بتوان گفت که انگیزه فعالین و مبارزین کمونیست در کلیه این مقاطع انگیزه ای شریف و انسانی بوده و کلیه این تلاش ها صرف نظر از سایه روشن های خودخواهی و جاه طلبی عناصری از رهبران جنبش کارگری و کمونیستی، همواره در جهت محو نابرابری و بی عدالتی و استقرار مساوات و عدالت بوده است.

مروری بر جنبش کارگری و کمونیستی ایران و افت و خیزهایی که این جنبش در طول تاریخ خود از سرگذرانده است، نشان میدهد که عنصر اساسی در این افت و خیزها تابلو و ظرف مبارزاتی و طول و

عرض سازمانها نبوده، بلکه سیاست‌ها و اهداف و موضع‌گیریها بوده که حقانیت یا عدم حقانیت این احزاب را نشان داده و کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم به تبع از این سیاست‌ها و موضع‌گیریها جذب این احزاب شده یا از آن فاصله گرفته‌اند.

به نظر من حزب کمونیست ایران در طول هفده سال فعالیت خود، نتوانسته است به همه اهداف تعیین شده خود برسد. البته تبیین من از عدم موفقیت حزب کمونیست ایران بدرجات زیادی متفاوت با تبیین عبدالله مهتدی و استنتاج من از این عدم موفقیت کاملاً مغایر با استنتاج وی است.

عبدالله مهتدی ناکامی حزب کمونیست ایران را علی‌العموم در عدم پایه اجتماعی و کارگری این حزب میدانند و در جوار این علت اصلی به علل دیگری از جمله ضعف تئوری، عدم جذب بخش رادیکال و رزمنده جنبش کارگری، عدم صحت تئوری کادرها، عدم مقاومت در مقابل تهاجم مخرب حزب کمونیست کارگری و تا درجه ای کم کاری حزب کمونیست ایران میدانند و استنتاج وی از این ناکامی بی‌خاصیت بودن حزب کمونیست ایران و سرانجام انحلال آن است.

آنچه که عبدالله مهتدی بعنوان علل ناکامی‌های حزب کمونیست ایران بیان نموده، نه تنها خلق الساعه نبوده و مربوط به چند سال اخیر نیست، بلکه از بدو تشکیل حزب کمابیش مشاهده می‌گردید و کلیه کادرهای آن وقت کومه‌له یقین داشتند که با این مشکلات گریبان‌گیر هستند، اما با وصف این هیچ تزلزلی بخود راه ندادند و تقریباً به اتفاق آرا خواستار الحاق کومه‌له به حزب کمونیست ایران شدند.

به عقیده من فاکتورهای مهمی که شرایط کار و فعالیت امروز حزب کمونیست را با شرایط زمان تشکیل حزب متفاوت کرده است و علل اصلی ناکامی حزب کمونیست ایران در رسیدن به اهدافش بوده، نه در ساختار حزب کمونیست ایران، بلکه در وضعیت عمومی جنبش کمونیستی و کارگری جهانی است، که عبدالله مهتدی گریبان خود را از آن خلاص کرده و بجای تلاش در شناخت این فاکتورها، در صدد تنگ کردن عرصه فعالیت خود برآمده و به بهانه شرایط جدید به انتخاب کهنه دست زده است.

یکی از فاکتورهای مهمی که نه تنها شرایط کار و فعالیت حزب کمونیست ایران، بلکه شرایط کار و فعالیت همه احزاب کمونیستی در سراسر جهان و حتی آحاد کمونیست‌ها را تحت الشعاع قرار داده، وضعیت جنبش جهانی کارگری و کمونیستی است.

دو دهه اخیر قرن بیستم ما شاهد پیوند و همبستگی هر چه بیشتر سرمایه جهانی هستیم. دولت سرمایه‌داری روسیه که تحت عنوان «جماهیر سوسیالیستی شوروی» چندین دهه موجب تفرقه در یکپارچگی سرمایه جهانی شده بود، سرانجام در دهه اخیر ناقوس مرگ خود را با اصلاحات گورباچف به صدا درآورد و این تنها دست اندازی را که در راه یکپارچگی سرمایه جهانی وجود داشت از بین برد.

بدینصورت سیر رکود انقلاب اکتبر و ارزش‌های آن که از اوایل دهه سوم این قرن شروع شده بود با سقوط سرمایه‌داری دولتی در روسیه تکمیل شد و عملاً دنیای سرمایه‌داری مالک بلامنازع جامعه بشری شد.

بنابراین نظام سرمایه‌داری جهانی که با انقلاب کبیر اکتبر سخت آسیب پذیر شده بود، بعد از سقوط سرمایه‌داری دولتی، قدرت فائقه خود را دوباره کسب کرد و موجبات تزلزل روحیه کمونیست‌ها و محدود کردن فعالیت جنبش‌های کمونیستی را در سراسر جهان فراهم نمود.

این دگرگونی در ساختار سرمایه جهانی و شکست و انحطاط آشکار بلوک باصطلاح کمونیستی اگر چه

ماهیتا تغییری در سیستم استثمار و بهره‌کشی بوجود نیاورد اما نور امید را که از چندین دهه قبل و در نتیجه انقلاب اکتبر در دل کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دمیده بود، بکلی خاموش کرد و موجبات ناامیدی و دلسردی آنان را فراهم نمود.

از لحاظ روحی صاحبان سرمایه جهانی قدرقدرتی و بلامنازع بودن خود را حس کردند و از لحاظ مادی خود را در چپاول و استثمار هر چه بیشتر کارگران و توده‌های محروم مجاز دیدند. در چنین شرایطی، یعنی شرایط یکپارچگی و استحکام سرمایه جهانی، قدر مسلم این است که جنبش کمونیستی و کارگری جهانی با رکود و عقب‌نشینی مواجه می‌گردد.

امیدها به ناامیدی و باورها به ناباوری تبدیل می‌شود. احزاب کمونیستی جای خود را به احزاب لیبرال، مطالبات کمونیستی جای خود را به مطالبات ناسیونالیستی، قوانین و روش‌های سنت شکن جای خود را به قوانین محافظه‌کارانه و سنتی می‌دهد و شعارها و مطالبات پیشرو کارگری جای خود را به دفاع صرف برای زنده ماندن می‌دهد.

در این دوره الگوی معینی از کمونیزم با شکست کامل مواجه شده است. این شکست با تهاجم تبلیغاتی نیروهای ارتجاعی دنیای سرمایه‌داری همراه است. آنها می‌کوشند شکست الگوی مزبور را شکست سوسیالیسم بنمایانند. جنبش کمونیستی جهانی، اعم از احزاب و تشکیلاتی که در چارچوب سوسیالیسم روسی و سوسیالیسم اروپائی و همچنین احزاب و تشکیلاتی هم چون حزب ما که هیچوقت این الگو را سوسیالیستی ندانسته، در چنان منگنه‌ای قرار گرفته‌اند که دفاع از کمونیزم به مثابه یک آرمان دشوارتر شده است.

اگر چه حزب کمونیست ایران و احزابی مشابه آن در این دوره بحران جهانی کمونیزم، همواره از سوسیالیسم دفاع کرده‌اند و خود را مسئول شکست هر آنچه که تا این دوره سوسیالیسم خوانده شده است نمی‌دانند، اما همان مردمی که ما آنان را به پذیرش راه و آرمان خود فرا می‌خوانیم، از ما می‌پرسند، چه تضمینی وجود دارد که سوسیالیسم شما بهتر از آب درآید؟

جواب دادن به این پرسش‌ها احتیاج به رشد و ارتقای توان تئوریک دارد که این توانمندی در نتیجه استیلائی چند دهه سرمایه‌داری دولتی تحت نام سوسیالیسم و اروتونیزم بر جنبش کارگری و کمونیستی، به ناتوانی تبدیل شده بود.

نتیجه بحران تئوری این بود که مارکسیسم را ظرفی می‌پنداشتند که علم و حقیقت یکبار برای همیشه در آن ریخته و متدی غیرقابل تغییر از آن ارائه داده بودند، غافل از اینکه مارکسیسم متدی است که به یاری آن میتوان واقعیت‌های عینی همواره در حال حرکت را توضیح داد و متدی است که به یاری آن میتوان شناخت نوین از جهان بدست آورد.

حزب کمونیست ایران، اگر چه تاریخاً، از بدو تشکیل خود موضع قاطعی علیه سیستم سرمایه‌داری دولتی داشت، اما بعد از فروپاشی این نوع از «سوسیالیسم» بدلیل ضعف تئوریک توان مقابله با این آوار را نداشت و از جهتی چون عملاً قادر به رقم زدن در سرنوشت جنبش کارگری ایران نبود، نتوانست انسجام صفوف خود را نگهدارد و ناچاراً تن به شکست‌های تشکیلاتی داد.

دلایل اینکه چرا حزب کمونیست ایران، همانند حزب طبقه کارگر ایران ظاهر نشد، جدا از وضعیت جهانی جنبش کمونیستی، در رابطه با مکان اجتماعی، یعنی جامعه ایران و جنبش کارگری و کمونیستی ایران نیز

علل خاصی دارد که مختصرا عبارتند از:

۱) به عقیده من مهمترین عاملی که مانع پیوند حزب کمونیست با جنبش کارگری ایران شدند نه در دلائل تشکیلاتی است که عبدالله مهتدی در افق سوسیالیزم بدان پرداخته، بلکه به وضعیت عمومی جنبش کارگری و وضعیت عمومی جامعه ایران بستگی داشته است.

طبقه جوان کارگر ایران که سالهای مدید تحت سلطه خائنانه و سازشکارانه حزب توده و اختناق و دیکتاتوری بیرحم رژیم پهلوی بود، در جریان سالهای قیام علیه رژیم پهلوی میرفت که هویت سیاسی و طبقاتی خود را بگونه ای غیر از آنچه که حزب توده به وی القاء کرده بود نشان دهد و با مبارزات متحدانه و قاطعانه خود ناقوس مرگ رژیم شاهنشاهی را بصدا درآورد. اما در غیاب یک حزب پیشرو و انقلابی دیری نگذشت که اینبار زیر فشار و سلطه نمایندگان جدید بورژوازی و به گونه ای دیگر قرار گرفت. طبقه کارگر در ابتدا متوهم به رژیم جمهوری اسلامی و متعاقبا تحت فشار و بی رحمی این رژیم و موضع گیریهای خائنانه احزاب و جریانهای وابسته به بلوک روسیه، مرعوب و منکوب گردید و قدم به قدم از خواسته ها و مطالبات خود عقب نشینی نمود.

جنگ ایران و عراق و گرایش ارتجاعی ناسیونالیستی و دفاع از میهن نیز مزید بر علت شد و آهنگ این رکود را تسریع نمود.

پیدااست که این مقطع زمانی نمیتوانست، زمان مناسبی برای کار و فعالیت حزب کمونیست ایران باشد و در چنین شرایطی اساسا احزاب سیاسی، مگر فقط با معجزه بتوانند موجد جنبش های اجتماعی شوند و خود را با این جنبش ها تداعی نمایند.

۲) طبقه کارگر ایران تاریخا با نوعی از فرهنگ تبلیغ و ترویج سوسیالیستی آشنا شده بود که علی العموم با فرهنگ سیاسی حزب تازه تاسیس کمونیست ایران متفاوت بود.

کارگر کمونیست ایرانی، از طرفی سرمست از انقلاب کبیر اکتبر و از طرفی تحت تبلیغات ضد کارگری اعوان و انصار دولت روسیه، نمیتوانست انرژی مبارزاتی خود را علیه نظام سرمایه داری بکار گیرد. درک درست حزب کمونیست ایران در مورد ماهیت سرمایه داری بلوک باصطلاح سوسیالیستی روسیه تکافوی مقابله با مبارزات ضد امپریالیستی جبهه وابستگان بلوک روسیه را نداشت. این فرهنگ سیاسی آن چنان با افکار کارگران کمونیست عجین شده بود که شانس حزب کمونیست را برای پیوند با آنان بدرجات زیادی تضعیف کرده بود.

۳) جنگ ارتجاعی ایران و عراق، عامل دیگری بود که همچون سد و مانعی در راه پیوند حزب با پیشروان طبقه کارگر ایران عمل کرد.

جمهوری اسلامی با استفاده از موقعیتی که در نتیجه جنگ برایش پیش آمده بود، هم توانست با اعزام کارگران به جبهه های جنگ، صفوف آنان را پراکنده کند و هم به بهانه جنگ هر نوع مبارزه کارگری را سرکوب نماید و سلطه دیکتاتوری خود را بر کارخانه ها و اماکن کارگری تحمیل نماید.

۴) سلطه ارتجاع و قتل عام زندانیان سیاسی و کارگران کمونیست، آن چنان رعب و وحشتی در میان توده های مردم بوجود آورده بود که کار تشکیلاتی تقریبا امکان پذیر نبود، بنابراین حزب کمونیست بطور واقعی دست و بالش برای تشکیلات سازی بسته شد و محدودیتهای فراوانی در این رابطه برایش بوجود آمد. فعالین کمونیست عمدتا بدلیل خیانت حزب توده و اکثریت یا دستگیر و زندانی و اعدام شدند و یا با

تحمیل شرایط سخت و مشقت فراوان راهی دیار غربت شدند.

ممنوع اعلام شدن تشکل های کارگری و ایجاد تشکل های فرمایشی، بقایای فعالین کمونیست را خانه نشین ساخت و رکود مرگباری بر همه عرصه های کار و فعالیت کمونیستی حاکم نمود.

۵) بحران شدید اقتصادی، فقر و فلاکت توده های مردم، انهدام بخش عمده کارخانه ها و صنایع نیمه سنگین موجب افزایش فوق العاده بیکاری گردید و نا امنی شدیدی بطور روزافزون امنیت شغلی کارگران شاغل را تهدید میکرد.

مبارزات کارگری اگر چه کاملا و بطور مطلق متوقف نشد اما بطور عمده ای فروکش کرد و مبارزات کارگران عمدتا جنبه تدافعی بخود گرفت و فارغ از مطالبات سیاسی شد.

۶) رژیم جمهوری اسلامی که از جنگ طولانی و پرهزینه با عراق خلاص شده بود، نیرو و توان بیشتری را به سرکوب جنبش انقلابی کردستان اختصاص داد و توانست عرصه فعالیت نظامی احزاب کردستان و از جمله کومه له را کاملا تنگ نماید.

فروریختن آوار هر آنچه که تا آن زمان (برخلاف میل و اراده کمونیست های آرمان خواه) به کمونیزم مشهور بود و رکود غیر قابل تصویری که بر جنبش کارگری ایران مستولی شده بود، باضافه محدودیتهائی که برای جنبش انقلابی کردستان پیش آمده بود، کومه له یعنی اساسی ترین ارگان حزب کمونیست ایران را در وضعیتی نابسامان قرار داد.

۷) در چنین اوضاع و احوالی بود که منصور حکمت با ابداع تئوری کمونیزم کارگری به انتخاب تازه ای دست زد که به خیال خودش میتواند جواب تئوریک بحران جهانی کمونیزم را بدهد!

پدیده کمونیزم کارگری اگر چه از لحاظ تئوریک در رفع بحران کمونیزم هیچ تاثیری نداشت، اما برای وی استنتاج درستی دربرداشت.

منصور حکمت با این تئوری توانست بدون اینکه مسئولیت ناکامی های حزب کمونیست ایران را بپذیرد، ظاهرا سرفراز و از موضعی چپ تر از آن زمان حزب کمونیست، گریبان خود را از این حزب رها کند و بدنبال اتوپی خود و در خیال خود میلیون ها کارگر ایرانی را در طرفه العینی به عضویت حزب کمونیست کارگری در آورد و یک شبه ره صد ساله پیمود و پیوند طبقاتی پیدا کرد.

در آن دوره عبدالله مهتدی اگر چه تا شب قبل از وداع منصور حکمت، یار و همفکر وی بود، اما در بازی قدرت توان مقابله با حکمت را نداشت، ناچارا در حزب کمونیست باقی ماند و حکمت دبیر کلی حزب کمونیست ایران را به اطاعت از حکمت ترجیح داد.

از انتخاب جدید حکمت تا انتخاب جدید مهتدی تقریبا ده سال گذشته است. از آن زمان تاکنون درب ساختار هر دو حزب بر همان پاشنه می چرخد.

حزب کمونیست کارگری که از سیاست عضویت کارگری طرفی نبسته بود به سیاست عضوگیری در پایتخت های کشورهای اروپائی روی آورد و از آن هم طرفی نبست و اخیرا سومین کنگره حزبی خود را بطور علنی برگزار نمود، اما از این امامزاده هم معجزه ای روی نداد.

بعد از گسست منصور حکمت از حزب کمونیست ایران، اساسی ترین محور اختلافات درونی حزب کمونیست ایران، اختلاف بر سر چگونگی اداره و فعالیت تشکیلات کردستان این حزب (کومه له) بود.

اهمیت کومه له همچون یک جریان کمونیستی با پایگاه وسیع اجتماعی و تخته پرش حزب کمونیست برای

ارتباط با ایران و مرکز استقرار فونکسیونهای اصلی حزب، از جمله رادیو و کمیته تشکیلات شهرها، تلاش و کار بیشتری را می طلبد.

بخشی از کادرها و اعضای حزب بر این عقیده بودند که با تقویت و تشدید فعالیت کومه له میتوان کل جریان کمونیستی و کارگری ایران را تقویت کرد. اما در هیچ مقطعی عبدالله مهتدی مدافع و حامی چنین نظری نبود و برعکس، همیشه مدعی بود که با تقویت حزب کمونیست و با تلاش سراسری است که ما میتوانیم حافظ اعتبار سیاسی و اجتماعی کومه له باشیم و پشتیبانی جنبش کارگری و توده ای ایران را به کومه له و جنبش انقلابی کردستان جلب نمائیم.

منظور من از یادآوری این نکته، این است که تمام دلایل عبدالله مهتدی در نفی حزب کمونیست و عدم کارائی این حزب در ادامه فعالیت کمونیستی، در هیچ مقطعی از حیات سیاسی این حزب از زبان وی جاری نشده است و حتی در آخرین کنگره حزب کمونیست ایران نیز (کنگره هفتم) نه تنها کلامی در منشاء اثر نبودن این حزب بیان نکرد، بلکه تمام تلاش خود را بکار گرفت که کرسی کمیته مرکزی را از دست ندهد! ممکن است بازبینی این پروسه، این یقین را در ما بوجود آورد، که عبدالله مهتدی از سر خودخواهی و موقعیت طلبی به چنین انشعابی دست زده و اگر به کمیته مرکزی حزب کمونیست انتخاب میشد، به چنین اقدامی دست نمیزد!

در واقع ممکن است پروسه چنین امری مساله انشعاب را لااقل موقتا منتفی میکرد، اما به عقیده من این کل مساله نیست و من شخصا چنین تصویری ندارم و بر این عقیده ام که اقدام عبدالله مهتدی و همراهان وی چرخشی است به راست در مبانی فکری و ایدئولوژی.

این چرخش مطالبات وی را از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی کاملا تغییر داده، خصلت انترناسیونالیستی وی را از بین برده، عقیده اش را نسبت به هم سرنوشتی کارگران ایران تقلیل داده و در یک کلام او را به مکانی پرتاب کرده که در بهترین حالت میتواند مکانی چون عبدالله اوجلان در کردستان پیدا کند و تشکیلاتش را تا حد جریان پ. کا. کا گسترش دهد، که از این لحاظ هم شانس با وی یار نیست و تجربه اوجلان به اندازه کافی توده های مردم کردستان را مستاصل کرده است.

من دلایلم را برای اثبات این چرخش به راست عبدالله مهتدی، بطور خلاصه بیان می کنم:

۱) اگر فرض را بر این بگذاریم که کلیه استدلال های عبدالله مهتدی در مورد حزب کمونیست درست باشد!! آلترناتیو عبدالله مهتدی برای کار کمونیستی مطلقا مشروع تر از حزب کمونیست ایران، نیست.

اگر منظور وی از سازمان زحمتکشان کردستان ایران، همان کومه له ای است که بند نافش با آرمان کمونیزم و انقلاب اکتبر و خلوص نیت فوادها بسته شده است؟

✳ این کومه له در پیوستن به حزب کمونیست، تعالی یافت، شفاف تر شد، ارادتش به طبقه کارگر فزونی گرفت و قاطعیتش در مقابل بورژوازی و ناسیونالیزم صدبرابر شد.

✳ واژه کمونیزم وسواس و دلهره، روشنفکران و فعالین کارگری کرد را از بین برد و توهمات پوپولیستی را از آنان زدود.

✳ حزب کمونیست ایران، کومه له را همچون طفل کمونیستی، بزرگ کرد و پرورش داد و آرمان خواهی آن را صلابت بخشید.

✳ فعالیت سیاسی - تشکیلاتی حزب کمونیست ایران، تاریخا در طول این هفده سال هیچوقت مانع و

رادعی در راه کومه‌له نبوده است. برعکس، هم سرنوشتی کارگران و زحمتکشان کردستان که در مبارزات پیگیر و رادیکال کومه‌له تجلی یافته است، از طریق حزب کمونیست ایران با سایر کارگران و زحمتکشان ایران تبلور یافته و خصلت سراسری پیدا کرده است.

بنابراین ما نمیتوانیم گسست از حزب کمونیست ایران را به بهانه اینکه فعالیت در محدوده کردستان (حتی اگر این فعالیت کارگری و کمونیستی باشد که به تصور من با چرخش عبدالله مهتدی صدق نمیکند) را ارتقاء دهیم، اقدامی چپ و رادیکال به حساب آوریم.

۲) پروسه جدائی عبدالله مهتدی از حزب کمونیست ایران و کومه‌له، ناشی از خواست و مطالبات رادیکال یک جنبش و حرکت فعال اجتماعی نبود، ناشی از سیاست‌ها و موضعگیری‌های غیر سوسیالیستی و غیر کارگری حزب کمونیست و کومه‌له نبود، ناشی از یک دوره فعالیت و کار پیگیر سیاسی، درون تشکیلاتی نبود. بنابراین هر آنچه بوئی از چرخش به چپ و رادیکال در آن به مشام برسد در این جدائی حس نمیشود.

۳) بقول انگلس، «آن فکر اساسی که سراسر مانیفست را بهم پیوند میدهد، یعنی اینکه تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که بطور ناگزیر از این تولید ناشی میشود، بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد.»

عصر حاضر، عصر گستردگی و وحدت سرمایه جهانی است. عصر شکست تام و تمام امیدهایی است که انقلاب اکتبر در دل اکثریت جامعه بشری بوجود آورده بود. عصر گسست رفیقان نیمه راه از آرمان کمونیزم است. عصر جدیدی است و فعالیت‌های جدیدی را میطلبد و انعکاس این فعالیت جدید، عقب نشینی از سیاست‌ها و اهداف سوسیالیستی است، که برای بخشی از اپوزیسیون باصطلاح چپ ایران، عبارتست از جامعه مدنی خاتمی و در کردستان هم باید آلترناتیو غیر کمونیستی و منطقی خود را پیدا کند.

آلترناتیو عبدالله مهتدی تا جایی که سیر وقایع و رویدادها نشان میدهد، فراخواندن فعالین و مبارزین کمونیست به شرکت در مبارزات کارگری نیست. کمک به ایجاد تشکل‌های توده‌ای کارگری در متن اعتراض و مبارزه و در دل شرایط تغییر یافته موجود نیست. پشتیبانی فعال از خواسته‌ها و مبارزات کارگری نیست و در یک کلام تلاش برای ایجاد یک آلترناتیو کمونیستی در کردستان ایران نیست.

آلترناتیو او فعال شدن در عرصه‌ای است که در بهترین حالت، جریان وی را هم چون برادر کوچکتر حزب دمکرات مفتون «دیالوگ تمدن‌ها» و احقاق حقوق ملت کرد از طریق ساخت و پاخت‌های منطقه‌ای می‌نماید.

۴) چرخش عبدالله مهتدی، نمیتواند گامی در جهت تقویت جنبش کارگری ایران و کردستان باشد. زیرا این چرخش نه نتیجه عملی مبارزات وسیع توده‌ای است و نه نتیجه عملی نقدی اساسی از سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های حزب کمونیست ایران.

بنابراین چرخش این حرکت موجد هیچ حرکت پیشروی در میان کارگران و کمونیست‌های کردستان نیست. خود عبدالله مهتدی بهتر از هرکس دیگری به این حقیقت واقف است که کومه‌له از بدو تاسیس خود هیچگاه یک چشم انداز صرفاً محلی را برای فعالیت خود ترسیم نکرده بود.

رفیق فواد مصطفی سلطانی و دیگر بنیانگذاران کومه‌له با هر تصویری که از سوسیالیسم داشته‌اند، همواره یک مشی انترناسیونالیستی، فراگیر و سراسری را همگام با همه مبارزین و انقلابیون سوسیالیست و رادیکال

ایران مدنظر داشته‌اند. نه آن روز و نه امروز چشم اندازی محلی راهگشا و جوابگوی انتظارات و مطالبات کارگران و زحمتکشان کردستان نبوده و نیست. کومه له بر این پایه تشکیل شد، انقلابیون کمونیست کرد به آن پیوست و در این راستا مبارزه کرد و اعتبار اجتماعی کسب نمود.

«انتخاب سیاسی جدید» عبدالله مهتدی، نقطه پایان ارزش و اعتبار اندیشه سراسری و هم سرنوشتی کارگران ایران است. بنابراین اولاً این انتخاب ربطی به کومه له و اندیشه‌ها و سیاست‌های آن ندارد و ثانیاً این انتخاب با هر انگیزه‌ای نمیتواند جز یک چرخش راست روانه، چیز دیگر را تداعی نماید.

۵) محتوای سیاسی «انتخاب سیاسی جدید» مهتدی و همراهانش بطور کلی بر این ادعا مبتنی است که گویا، سیاست تاکنونی کومه له و حزب کمونیست ایران در برخورد به مساله ملی و جنبش کردستان بر پایه اصل «حق تعیین سرنوشت» استوار بوده که عملاً سیاستی مبهم و تدافعی است، نه سیاستی روشن و اثباتی که بیانگر خواسته‌ها و حقوق مردم کردستان باشد.

اگر چه تاکنون خطوط اساسی این سیاست «اثباتی، روشن و غیر تدافعی» عبدالله مهتدی در مورد مساله ملی بیان عملی پیدا نکرده و هنوز ناروشن و غیر اثباتی است. اما سایه روشن‌های آن را میتوان از لابلای پروسه انشعاب و برخورد آنان به سرنوشت حزب کمونیست ایران چنین استنتاج کرد:

– برای دست‌یابی به این سیاست روشن و اثباتی نباید زیر پرچم حزب کمونیست ایران مبارزه کرد.  
– برای دست‌یابی به این سیاست روشن و اثباتی نباید در چارچوب اصل کمونیستی «حق تعیین سرنوشت» خواست‌ها و مطالبات فرموله شود.

– سیاست روشن و اثباتی در مورد مساله ملی باید امری محلی باشد و ربطی به مبارزین غیر کرد ندارد، بنابراین ظرف مبارزاتی برای تحقق آن باید لاجرم محلی باشد.

عبدالله مهتدی و همراهانش، سیاست تاکنونی کومه له و حزب کمونیست ایران را در بهترین حالت سیاستی مبتنی بر یک نوع «پشتیبانی» از بیرون جنبش ارزیابی میکنند و آن را مغایر با سیاست یک رهبری دخیل، که امر فرموله کردن خواسته‌های مردم کردستان و احقاق حق برای آنان است، دانسته و نهایتاً میگویند: کومه له و حزب کمونیست ایران هدایت و رهبری جنبش کردستان را امر خود ندانسته.

بعقیده من تمام این صغری و کبری آوردن و اعلام نکردن سیاست‌های خود در رابطه با مساله ملی و جنبش کردستان زیر پوشش «سیاست‌های روشن و اثباتی» گریز به کربلا است و آنان باید راست و حسینی اعلام نمایند که نمیخواهند از زاویه مصالح طبقه کارگر به حل مساله ملی بپردازند. آنان باید بدانند که فقط دو نوع سیاست در برخورد به مساله ملی قابل تصور است، سیاست و برخورد کمونیستی و سیاست و برخورد ناسیونالیستی.

برخورد عبدالله مهتدی بوضوح بیانگر این مساله است، که آنان مخالف سیاست‌های کمونیستی تاکنونی کومه له و حزب کمونیست ایران هستند و این سیاست‌ها را در پراتیک برای حل مساله ملی ناکافی میدانند.

استنتاج عملی از این برهان، پیوستن به مبارزاتی است که حل مساله ملی در کردستان ایران را در اولویت قرار داده و این مساله را نه از زاویه مصالح طبقه کارگر برای آزادی و سوسیالیزم، بلکه از زاویه ناسیونالیستی برای حل مساله ملی طلب می‌نماید و منظورش از سیاست روشن و اثباتی چیزی جز گنجاندن مطالبات مردم کردستان در چارچوب جامعه مدنی خاتمی نمیتواند باشد.

## نتیجه:

به عقیده من ارزیابی عبدالله مهددی از حزب کمونیست ایران نمیتواند صرفاً بیانگر ساختار تشکیلاتی این حزب در عدم دستیابی به اهدافش باشد. همینطور استنتاج وی از این ارزیابی، نمیتواند صرفاً عقب نشینی از یک تشکیلات کمونیستی سراسری به یک تشکیلات کمونیستی محلی تلقی شود. عبدالله مهددی رفت و خط خودش را از حزب کمونیست ایران و کومه له جدا نمود. اما بحث ادامه کاری کومه له با حزب کمونیست ایران یا بدون حزب کمونیست با استناد به قطعنامه مصوب کنگره نهم کومه له، گرهی است که باید اعضا و فعالین حزب کمونیست ایران بکمک صاحب نظران و مبارزین چپ و کمونیست، بگشایند.

من سهم خودم هیچگونه اختلاف برنامه ای و تاکتیکی در این رابطه (یعنی کار کردن و فعالیت کومه له با، یا بدون حزب کمونیست ایران نمی بینم. اما از لحاظ تشکیلاتی، مشکلات و نابسامانی های خاصی وجود دارد که در مجموع موجب تقلیل فعالیت و پیشبرد تبلیغ و ترویج و سازماندهی هر دو تشکیلات شده است که من سعی میکنم در مجال دیگری نظراتم را در این رابطه ارائه دهم.

**زنده باد کمونیزم**

**محمد نبوی**

۲۷ - ۱۰ - ۲۰۰۰